

نوع مقاله: ترویجی

قلمرو اختیارات ولی فقیه در اندیشه آیت‌الله مصباح یزدی با نگاهی به اصول قانون اساسی

محمدصادق داربوند / دانشجوی کارشناسی ارشد معارف اسلامی و حقوق عمومی دانشگاه امام صادق (ع)

darivand1378@gmail.com  orcid.org/0000-0002-5208-6366

هادی طحان نظیف / استادیار حقوق عمومی گروه حقوق عمومی و بین الملل دانشگاه امام صادق (ع)

tahan@isu.ac.ir

<https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۰۷ - پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۰۴

چکیده

قلمرو اختیارات زمامداران از جمله کلیدی‌ترین مباحث در نظام‌های حقوق اساسی است که در قانون اساسی هر کشوری منعکس شده و با نگاه به مبانی تشکیل آن نظام حقوقی فهمیده می‌شود. نظام حقوق اساسی ایران که بر پایه اندیشه «ولایت فقیه» بنیان نهاده شده، در قانون اساسی خویش به تنظیم گستره اختیارات حاکمان و در رأس آن، ولی فقیه پرداخته و همین موجب تنوع آراء در میان اندیشمندان گردیده است. آیت‌الله مصباح یزدی از جمله اندیشمندان است که درباره گستره اختیارات ولی فقیه به اظهار نظر پرداخته و به همین سبب، پرسش اصلی مقاله این است که اختیارات ولی فقیه در اندیشه ایشان با تکیه بر اصول قانون اساسی چیست؟ پژوهش حاضر کوشیده است با روش توصیفی - تحلیلی به این پرسش پاسخ دهد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که از نگاه آیت‌الله مصباح یزدی، قلمرو اختیارات ولایت فقیه از جهت فقهی، مطلق بوده و در چارچوب قوانین و احکام شرعی است و از نگاه حقوقی با عنایت به اصل ۵۷، محدود به اصول قانون اساسی نیست و فراتر از اصل ۱۱۰ قانون اساسی تلقی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: آیت‌الله مصباح یزدی، قانون اساسی، مشروعیت الهی، مقبولیت مردمی، ولایت فقیه.

مقدمه

انقلاب اسلامی ایران یک نهضت مردمی به رهبری امام خمینی^ع در راه حکمفرما شدن احکام اسلامی در جامعه است. هر نهضتی احتیاج به رهبری دارد تا آن انقلاب را به کمک مردم برای تحقق اهداف آن به پیش ببرد و از آن در برابر به وجود آمدن انحرافات احتمالی حفاظت کند. به همین سبب، نهاد «ولایت فقیه» نقطه ثقل و قابل اتکای نظام اسلامی در زمان غیبت امام زمان^ع به شمار می‌آید و از جایگاه بسیار مهمی برخوردار است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران شرایطی برای اندیشمندان مسلمان فراهم شد تا درباره اندیشه «ولایت فقیه» به بحث و مذاقه بپردازند و به تبیین مبانی عرصه حکمرانی دینی و نظریه‌پردازی درباره آن مشغول شوند. در این میان *آیت‌الله مصباح یزدی* به‌منزله یکی از متفکران اسلامی، به این حوزه مهم وارد شد و در گفتارها و نوشتارهای خود به تبیین مبانی حکومت اسلامی و نظام مبتنی بر نهاد ولایت فقیه پرداخت. بهره‌مندی علمی ایشان از محضر فقیهان برجسته‌ای همچون *آیت‌الله العظمی بروجردی*، امام خمینی^ع و علامه طباطبائی، شرکت در تأسیس و اداره «مدرسه حقانی»، عضویت در «شورای عالی انقلاب فرهنگی» و نمایندگی مردم در مجلس خبرگان رهبری، ابعادی چند از حیات علمی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی *آیت‌الله مصباح یزدی* است که نشان از اهمیت جایگاه اندیشه ایشان در پژوهش حاضر دارد.

بر همین اساس، پژوهش حاضر با استفاده از روش «توصیفی - تحلیلی» کوشیده است تا به این پرسش اصلی پاسخ دهد که قلمرو و گستره اختیارات ولایت فقیه در اندیشه *آیت‌الله مصباح یزدی* با نگاه به قانون اساسی چگونه ارزیابی می‌شود؟ همچنین به این پرسش‌های فرعی بپردازد که به عقیده ایشان مفهوم «ولایت فقیه و جایگاه» این نهاد پرارزش در جامعه و نظام اسلامی چیست؟ و مردم در استقرار و استمرار نظام حکمرانی مبتنی بر نظریه «ولایت فقیه» چه نقشی دارند؟

تا به امروز محققانی در آثار پژوهشی خود به بحث جایگاه ولایت فقیه و حکومت دینی در اندیشه سیاسی *آیت‌الله مصباح یزدی* اشاراتی داشته‌اند؛ چنان‌که مقاله «مقایسه دیدگاه *آیت‌الله جوادی آملی* و *آیت‌الله مصباح یزدی* در زمینه ادله اثبات ولایت فقیه» (نادری، ۱۳۹۵) به بحث «ادله اثبات ولایت فقیه» برای مقایسه دو دیدگاه پرداخته، اما ورودی به تعریف مفهوم «ولایت فقیه» نداشته است.

همچنین مقاله «جایگاه و اهمیت نظریه ولایت فقیه و نقش آن در استمرار و تحکیم نظام جمهوری اسلامی ایران از دیدگاه *آیت‌الله مصباح یزدی*» (نادری، ۱۴۰۰) - چنان‌که از عنوان آن برمی‌آید - به بحث اهمیت و جایگاه نظریه «ولایت فقیه» و نقش ولی فقیه و مردم در تحکیم نظام جمهوری اسلامی ایران پرداخته است، ولی بحثی مستقل درباره شرایط و اختیارات ولی فقیه در نظام جمهوری اسلامی نداشته است.

تفاوت پژوهش حاضر با مقالات ذکرشده در این است که این اثر تلاش دارد تا تحقیقی جامع نسبت به تبیین اندیشه *آیت‌الله مصباح یزدی* صورت دهد؛ بدین‌نحو که ضمن تبیین مفهوم و جایگاه مقام «ولایت فقیه» در نظام اسلامی، محوریت و تمرکز آن بر تبیین قلمرو و گستره اختیارات ولی فقیه در نظام اسلامی با دقت در اصول قانون

اساسی از نگاه آیت‌الله مصباح یزدی بوده و کوشیده است با استفاده از آثار علمی و گفتارهای ایشان این مهم محقق شود.

به همین منظور، در مقاله پیش‌رو ابتدا به مفهوم‌شناسی «ولایت فقیه» و جایگاه آن در نظام اسلامی پرداخته شده، سپس در قسمت دوم قلمرو و حدود اختیارات ولی فقیه از نگاه فقهی و حقوقی با تبیین نظر آیت‌الله مصباح یزدی در هر قسمت بررسی گردیده و در بخش پایانی نقش مردم در استقرار و استمرار نظام اسلامی از نگاه تبیین شده است.

۱. بررسی مفاهیم

۱-۱. ولایت

آیت‌الله مصباح یزدی درباره معنای کلمه «ولایت» معتقد است: مطابق آن چیزی که استادان علم لغت بیان نموده‌اند، کلمه «ولایت» از ریشه «ولی» است و این در زمانی است که دو شیء در مجاورت یکدیگر قرار گیرند، به‌گونه‌ای که حائلی بین آنها وجود نداشته باشد. در معنای کلمه «ولایت» رکن اصلی «همجواری بدون وجود مانع» است و معانی دیگر این کلمه به این معنا رجوع دارند (مصباح یزدی، ۱۳۹۷، ص ۳۷).

از نظر ایشان در بحث «ولایت فقیه»، اگر مقصود پی بردن به مفهوم «ولایت» باشد، باید به معانی گوناگون این کلمه توجه کرد تا بتوان معنای متناسب آن را در این زمینه تشخیص داد. مراد از «ولایت» در اینجا حکومت است که با عالم تشریح ارتباط دارد، نه معانی دیگر. در حقیقت در بحث «ولایت فقیه»، سخن این است که فقیه حق دارد که حکم حکومتی و ولایی صادر کند و اطاعت از آن حکم بر مردم واجب است (همان، ص ۳۹).

۱-۱-۱. اقسام ولایت

از نظر آیت‌الله مصباح یزدی «ولایت» بر دو گونه است:

الف. ولایت تکوینی

به این معناست که تصرف در عوالم موجود و قوانین و نظم حاکم بر آن مختص ذات خداوند است؛ زیرا او خالق و پدیدآورنده همه هستی است و وسیع‌ترین حد این نوع ولایت در میان بندگان خداوند، ابتدا به پیامبر اکرم ﷺ و پس از ایشان به ائمه اطهار علیهم‌السلام اختصاص دارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ص ۷۹).

ب. ولایت تشریحی

به معنای ولایت قانونی است؛ به این صورت که برای فقیه جامع‌الشرایط حق وضع و جعل قانون به منظور انتظام یافتن زندگی مردم و اداره امور اجتماعی و سیاسی جامعه در عرصه‌های تقنینی و تصمیم‌گیری و اجرایی قائل شویم (همان، ص ۸۰).

۱-۲. فقیه

در باور آیت‌الله مصباح یزدی «فقیه» به کسی گفته می‌شود که متخصص در ادراک و استنباط مباحث شرعی و قوانین دینی باشد. به عبارت دیگر، فقیه کسی است که دارای قوه فقاقت باشد و «فقاقت» به معنای توانایی ادراک و استنباط احکام دینی از دلایل شرعی است (مصباح یزدی، ۱۳۹۷، ص ۴۶).

۱-۳. ولایت فقیه

با عنایت به تعریف دو واژه «ولایت» و «فقیه»، در نظرگاه آیت‌الله مصباح یزدی «ولایت فقیه» به این معناست که افعال و احکام صادرشده از فقیه عادل جامع‌الشرایط در نظام حکمرانی اسلامی جایگاه فصل‌الخطاب دارد؛ زیرا در هر نظام حکومتی، باید کسی باشد تا سخن نهایی در مباحث مدیریتی و حقوقی کشور را بگوید، وگرنه این نظام حکومتی ترتیب و انتظام نمی‌یابد و دچار اختلاف و پراکندگی می‌شود.

به عبارت دقیق‌تر، «ولایت فقیه» در نظام اسلامی به معنای پیشوایی و رهبری امت اسلامی در جهت حاکمیت خدا و پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام به قصد رسیدن به سعادت حقیقی به دست فقیه عادل لایق و کاردان است (همان، ص ۴۸-۴۷).

۲. جایگاه ولایت فقیه در نظام اسلامی

به منظور تبیین جایگاه ولایت فقیه در نظام جمهوری اسلامی ایران ضرورت دارد دو بحث مقدماتی «ضرورت وجود حکومت برای جامعه» و سپس «ضرورت وجود حکومت دینی و ولایت فقیه در جامعه اسلامی» را مدنظر قرار دهیم تا جایگاه ولایت فقیه در نظام اسلامی از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی به درستی درک شود.

از نظر آیت‌الله مصباح یزدی هر کشوری به منظور پیشبرد اهداف و حفظ کیان جامعه آن کشور، به قدرتی متمرکز برای اداره جامعه نیاز است و بیشتر افراد صاحب‌نظر در فلسفه سیاسی اعتقاد دارند که در جامعه باید تشکیلات و مجموعه‌ای وجود داشته باشد تا دستوراتی صادر نماید و مردم از آنها اطاعت کنند یا قوانینی را که مقبول جامعه قرار گرفته است به مرحله اجرا درآورد و جلوی وقوع تخلفات را بگیرد و در صورت رخ دادن تخلف، مجرمان را مجازات کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۲۴).

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در خطبه ۳ نهج‌البلاغه می‌فرماید: برای مردم حاکمی لازم است، چه نیکوکار و چه بدکار، که مؤمن در عرصه حکومت او به راه حقش ادامه دهد، و کافر از زندگی بهره‌مند گردد: «وَإِنَّهُ لَأَبَدٌ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ» (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹، خطبه ۳).

این عبارت که در مقام بیان ضرورت وجود حکومت است، به خوبی نشان می‌دهد که وجود حکومتی - ولو فاجر - در جامعه به مراتب از نبود حکومت بهتر است؛ زیرا اگر حکومتی در جامعه نباشد هرج و مرج جامعه را فرامی‌گیرد و حقوق افراد جامعه ضایع می‌گردد.

از سوی دیگر در جامعه‌ای که مردم آن مسلمان هستند و به خداوند اعتقاد دارند، حکومت و نظام‌های حاکم بر آن جامعه نیز باید رنگ و بوی خدایی داشته و به عبارتی دیگر، حکومت مکتب باشد؛ یعنی مکتب اسلام و قوانین و احکام اسلامی بر همه روابط و شئون زندگی مردم حاکم باشد. بنابراین کسی باید در جامعه مسلمانان زمام امور را به دست گیرد که به لحاظ علمی آگاه‌ترین، و به لحاظ اخلاقی نزدیک‌ترین مردم به ائمه اطهار^{علیهم‌السلام} باشد (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۹۷، ص ۲۵۷).

از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی دین مبین اسلام نه تنها معتقد به نفی ضرورت نیاز به حکومت نیست، بلکه یکی از مهم‌ترین وظایف سیاسی - اجتماعی مردم مسلمان را در این می‌داند که حکومتی صالح را بر سر کار بیاورند تا مصالح مسلمانان را تأمین کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۲۶). چون خداوند برای پیامبر اکرم^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} و ائمه اطهار^{علیهم‌السلام} که مصداق اولی‌الامر هستند، حق ولایت و حاکمیت بر جامعه اسلامی را قرار داده است و با توجه به اینکه امامان معصوم^{علیهم‌السلام} وظیفه مسلمانان در عصر غیبت را مراجعه به فقهای جامع‌الشرایط و اطاعت از آنها مقرر کرده‌اند، بنابراین ضرورت دارد تا در زمان حاضر که به امام معصوم^{علیهم‌السلام} دسترسی وجود ندارند، به جانشین ایشان مراجعه شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۸ الف، ج ۱، ص ۳۱۲).

به عبارت دیگر، ضرورت مراجعه به ولی فقیه در عصر غیبت، همچون ضرورت اصل «امامت» ناشی از ضرورت حاکمیت مکتب در جامعه اسلامی است. در یک جامعه مکتبی، ولی امر مسلمانان باید برجسته‌ترین نمونه علمی و عملی مکتب باشد. بنا بر اصل پنجم قانون اساسی و ضرورت ولایت فقیه، رهبری یک اسلام‌شناس عادل و باتقوا و شجاع و آگاه به زمان و مدیر و مدبر برای همه مسلمانان - چه شیعه و چه سنی - اصالت و اعتبار دارد (حسینی بهشتی، ۱۳۸۸، ص ۳۸۸-۳۸۹).

با لحاظ کردن این مباحث می‌توان اظهار داشت: به باور آیت‌الله مصباح یزدی، نهاد «ولایت فقیه» در عصر غیبت امام معصوم^{علیهم‌السلام}، نقطه ثقل و قابل اتکای کشور و نظام جمهوری اسلامی محسوب می‌شود و عامل وحدت‌بخشی در جامعه اسلامی میان مردم و کارگزاران حکومتی است و موجب کارآمدی سیاسی در نظام اسلامی می‌گردد، به گونه‌ای که این کارآمدی سیاسی در تحکیم نظام اسلامی مؤثر خواهد بود.

۳. قلمرو اختیارات ولی فقیه در نظام اسلامی

۳-۱. تبیین رویکردهای فقهی

برای آنکه قلمرو و حدود اختیارات ولی فقیه معین شود، باید به این سؤال اساسی پاسخ داد که چه نوعی از ولایت را برای شخص فقیه می‌توان قائل بود؟ در باب قلمرو اختیارات و وظایف ولی فقیه در جامعه اسلامی، دو دیدگاه کلی در فقه مطرح می‌شود که یکی «ولایت مطلقه» و دیگری «ولایت مقیده» نامیده می‌شود.

«ولایت مطلقه فقیه» به این معناست که فقیه تمام اختیارات حکومتی امام را داراست، مگر آن اختیاراتی که با ادله معتبر استثنا شود. ولی در دیدگاه «ولایت مقیده فقیه»، اصل بر این است که فقیه فاقد اختیارات حکومتی است، مگر آن مواردی که برای وی به اثبات برسد.

۱-۱-۳. ولایت مقیده یا خاصه فقیه (امور حسبه)

«حسبه» به اموری اطلاق می‌شود که موردنیاز عموم است و جامعه هرگز نمی‌تواند از آن بی‌نیاز باشد و دیدگاه شرع هم در اهتمام به عدم اهمال آن محرز شده و تحقق آن در جامعه ضروری تلقی گردیده است. این امور هرگاه متصدی خصوصی و یا عمومی داشته باشد، به وی واگذار می‌گردد؛ ولی اگر ثابت شود که مربوط به نظر امام است و یا احتمال دهیم که نظر فقیه باید در آن دخالت داشته باشد، باید به فقیه ارجاع داده شود (موسوی خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۶۵).

مطالعه بحث مربوط به امور حسبیه در کتب فقهی نشان می‌دهد که فقها تصدی حسبه را نوعی ولایت تلقی نموده و آن را ضروری‌ترین وظایف و اختیارات فقیه دانسته و شامل آن دسته از امور عام‌المنفعه شمرده‌اند که جامعه هرگز نمی‌تواند از آن بی‌نیاز باشد؛ مانند تصرفات ضروری در اموال صغار، تعیین قیمت بر آنها، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، قضاوت، اجرای حدود، قصاص و برخی دیگر را از موارد ولایت فقیه دانسته‌اند که اثبات آن نیاز به دلیل خاص دارد (عمیدزنجانی، ۱۳۷۶).

الف. نظریه «دولت در دولت»

نظریه «دولت در دولت» اصطلاح جدیدی برای ولایت مقیده است و زمانی مطرح می‌شود که حکومت در ید اختیار معصوم علیه السلام نباشد و حکومت طاغوت مستقر باشد. در چنین وضعیتی برای آنکه امور حکومت به‌طور کامل در اختیار حاکم جائر قرار نگیرد و مردم تا جای ممکن در این امور به اشتخاص صالح رجوع نمایند، برای چنین مواردی در مکتب اسلام بدل اضطراری قرار داده شده است (نعیمیان، ۱۳۸۳).

به عبارت دیگر، معنای نظریه «دولت در دولت» این است که در زمان سیطره وسیع دولت غاصب، دولت‌های کوچک و محدودی تشکیل شوند که مردم در محدوده‌های خاصی مشکلات حکومتی خود را به آنها ارجاع دهند. در فرهنگ اسلامی، از چنین حکومتی به «ولایت مقیده» تعبیر می‌گردد. ولایتی که حتی در زمان معصومان علیهم السلام، فقها از آن برخوردار بودند و با اجازه معصوم علیه السلام در موارد خاصی اجازه قضاوت بین دادخواهان و صدور امر و نهی داشتند و در دوران غیبت نیز همواره فقها گرچه بسط ید و مجال تشکیل حکومت نداشتند، اما در موارد محدودی در مراعات، درگیری‌ها و اختلافات و امور ضروری بر زمین مانده که در فقه از آنها به «امور حسبه» تعبیر می‌شود، حکومت می‌کردند. این فقها کسانی هستند که گرچه معصوم نیستند، اما در مکتب اهل‌بیت علیهم السلام تربیت یافته و از

نظر تقوا و تعلیمات اسلامی در عالی‌ترین سطح قرار دارند و مقام علمی و اخلاقی آنها از دیگران به مقام معصوم نزدیک‌تر است (بلباسی و کلانتری، ۱۳۹۷).

امور حسبه از منظر امام خمینی علیه السلام اموری است که شارع مقدس به زمین ماندن آنها راضی نیست و این امور، اعم از واجب عینی (مثل حج، زکات و خمس) و واجب کفایی (مثل تشکیل حکومت اسلامی) است. با عنایت به ملاک عدم رضایت شارع مقدس به اهمال در امور حسبه که امام خمینی علیه السلام ارائه نموده‌اند، می‌توان موضوع امور حسبه را اموری دانست که انجام آن بر حسب مصالح یا ترک آن برای دفع مفسدات ضروری تلقی می‌گردد (موسوی خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۶۵-۶۶۶).

۲-۱-۳. ولایت مطلقه یا عامه فقیه

فقه‌ها اقسام ولایت را که نام می‌برند و محدوده هریک را مشخص می‌سازند؛ مثلاً، ولایت پدر بر دختر در امر ازدواج، ولایت پدر و جد در تصرفات مالی فرزندان نابالغ، ولایت عدول مؤمنان در حفظ و حراست اموال غایبان، ولایت وصی یا قیم شرعی بر صغار و مانند آن... که در کتب فقهی به تفصیل از آن بحث شده است. ولی هنگامی که ولایت فقیه را مطرح می‌کنند، دامنه آن را گسترده‌تر می‌دانند و آن را در رابطه با شئون عامه و مصالح عمومی امت، که بسیار پر دامنه است، می‌دانند؛ بدین معنی که فقیه شایسته که بار مسئولیت زعامت را بر دوش می‌گیرد، در تمام ابعاد سیاستمداری مسئولیت دارد و در راه تأمین مصالح امت و در تمام ابعاد آن باید بکوشد و این همان «ولایت عامه» است که در سخن گذشتگان آمده و مفاد آن با «ولایت مطلقه» که در کلمات متأخران رایج گشته، یکی است.

بنابراین مقصود از «اطلاق»، گسترش دامنه ولایت فقیه است، تا آنجا که «شریعت» امتداد دارد و مسئولیت اجرایی ولی فقیه در تمام احکام انتظامی اسلام و در رابطه با تمام ابعاد مصالح امت است و مانند دیگر ولایت‌ها یک بعدی نخواهد بود (معرفت، ۱۳۷۸).

بنابراین «ولایت مطلقه فقیه» یعنی: کسی که از دیدگاه اسلام واجد شرایط حکومت است و از نظر علم و تقوا و مدیریت جامعه شباهت بیشتری به معصوم دارد و می‌تواند حکومت تشکیل دهد و در تدبیر امور جامعه همه اختیارات امام معصوم را خواهد داشت. «ولایت» دقیقاً به معنای حکومت، تدبیر امور اجتماعی و مدیریت کلان جامعه است و اطلاق «ولایت» به مفهوم تناسب و توازن میان وظایف گسترده و سنگین حکومت اسلامی و اختیارات وسیع حاکم اسلامی در جهت انجام وظایف و تحقق تکالیف حکومتی است. مراد از «فقیه» نیز مجتهد جامع‌الشرایطی است که براساس اصل ۱۰۹ قانون اساسی، عالم به احکام فقهی، عادل و دارای کفایت سیاسی و تدبیر و بینش سیاسی کافی برای اداره امور امت اسلامی است (نیکونهاد، ۱۳۸۹، ص ۲۲).

۳-۱-۳. تبیین نگاه آیت‌الله مصباح یزدی در خصوص رویکرد فقهی

ولایت مقیده از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی بدین معناست که اگر حکومت اسلامی وجود نداشته باشد و ولی فقیه نتواند در امر حکومت کاری را انجام دهد. در این حالت، حوزه اختیارات و عملکرد مجتهد جامع‌الشرایط محدود است

و نمی‌تواند در امور گوناگون جامعه اعمال ولایت نماید. برای مثال، قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، فقیه تنها می‌توانست در «امور حسبیه» و موارد ضروری دخالت نماید؛ یعنی فقها دور از چشم حکومت، اعمال ولایت نموده، به کارهای مردم در امور شرعی و دینی رسیدگی می‌کردند. همچنین برای تعیین «قیم» به منظور سرپرستی اطفال یتیم یا در شرایط خاص دیگر، از فقیه یا مجتهد جامع‌الشرايط اجازه می‌گرفتند. این همان «ولایت مقیده یا خاصه» است که - درواقع - نوعی «حکومت در حکومت» یا «دولت در دولت» است. در این حالت، دولت حاکم، دولت غاصب است و حق اعمال ولایت در کارهای مردم را ندارد و فقیه دور از چشم حکومت طاغوت، دستوراتی را صادر و یا حتی تصرفاتی را انجام می‌دهد (مصباح یزدی، ۱۳۸۸ الف، ج ۲، ص ۸۰).

بنابراین اگر به این شکل از ولایت فقیه معتقد شویم لاجرم قلمرو اختیارات شخص فقیه محدود و مضیق خواهد بود و او در موارد اضطرار و ناچاری به مسائل وارد خواهد شد.

اما ولایت مطلقه از نظر آیت‌الله مصباح یزدی مفید این معناست که اگر فقیه قدرت و حکومت را در اختیار داشته باشد و مبسوط‌الید شود، حوزه فعالیت او تنها در امور حسبیه و موارد اضطراری نخواهد بود و حتی در جایی که اضطرار و نیاز شدید نباشد، می‌تواند اعمال ولایت کند که از آن به «ولایت عامه» یا «ولایت مطلقه» تعبیر می‌کنند. معتقدان به ولایت مطلقه فقیه همه موارد نیاز جامعه اسلامی را، چه اضطراری و چه غیراضطراری، در قلمرو تصرفات شرعی فقیه جایز می‌دانند (مصباح یزدی، ۱۳۹۷، ص ۲۳۷).

نکنه حائز اهمیت در این زمینه آن است که از نظر آیت‌الله مصباح یزدی که جزو قائلان به نظریه «ولایت مطلقه فقیه» است، فقیه وظیفه دارد در حدود و چارچوب اسلامی عمل کند و حق تخطی از این محدوده و صدور دستور از روی هوا و هوس را ندارد، بلکه فقط محدود به چارچوب احکام اسلامی - چه اولیه و چه ثانویه - است و اطلاق ولایت او به این معناست که دامنه اختیارات ولایت فقیه محدود به حد و ضرورت و ناچاری خاصی نیست، بلکه مطلق است، نه اینکه مانند نظام استبدادی باشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۸ الف، ج ۱، ص ۱۲۰).

۲-۳. تبیین رویکردهای حقوقی

مهم‌ترین سند رسمی در نظام حقوق اساسی هر کشوری قانون اساسی آن به شمار می‌آید. چون محور اداره نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران بر پایه قانون اساسی است، یکی از مسائل چالشی که در طول سالیان اخیر نزد حقوقدانان نیز بسیار محل بحث و اختلاف بوده، چگونگی رابطه و نسبت میان قلمرو اختیارات ولی فقیه و قانون اساسی است.

آیا قلمرو اختیارات ولی فقیه محدود به اصل ۱۱۰ قانون اساسی است؟ یا اینکه فراتر از اصل ۱۱۰ قانون اساسی و محدود به اصول قانون اساسی است؟ و یا آنکه گستره اختیارات ولایت فقیه فراتر از قانون اساسی است؟ از همین رو در این قسمت ابتدا نظریات مطرح شده بررسی و سپس نظر آیت‌الله مصباح یزدی تبیین می‌گردد:

۱-۲-۳. انحصار وظایف و اختیارات رهبر در قانون اساسی

آنچه توسط قائلان به این نظریه مطرح می‌شود این است که در اصل ۱۱۰ قانون اساسی تمام وظایف و اختیارات ولی فقیه بیان شده و از این رو ولی فقیه حق ندارد خارج از موارد گفته شده در اصل ۱۱۰ کاری انجام دهد. دلیل قائلان به این نظریه بر مدعای خود این است که در اصل مذکور، مواردی بر شمرده شده و خود همین شمارش از لحاظ اصولی، بیانگر حصر است؛ زیرا قانونگذار در اینجا در مقام بیان بوده و فهرست وظایف و اختیارات را آورده و از این رو هر اختیاری که برای ولی فقیه در نظر داشته، در این اصل منظور نموده است.

نظریه مذکور علاوه بر ذکر در برخی از کتب حقوقی، در مذاکرات بازنگری قانون اساسی جمهوری چندین بار مطرح و از آن دفاع شده (ر.ک: اداره کل امور فرهنگی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۷۰۳، سخنان آیت‌الله مؤمن) و حتی برخی گفته‌اند: نظر شورای نگهبان قانون اساسی نیز همین است. البته کسانی که در آن شورا از نظریه مذکور دفاع کردند، به این قضیه نیز معترف بودند که از لحاظ شرعی نمی‌توان اختیارات ولی فقیه را محدود ساخت (ر.ک: همان؛ طاهری خرم‌آبادی، ۱۳۶۲، ص ۹؛ راجی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۵-۱۴۶).

به عبارت دیگر، بر اساس این نظریه، اختیارات ولی فقیه همان چیزی است که در مجموعه قانون اساسی بیان شده و ولی فقیه حق ندارد فراتر از قانون اساسی عمل نماید. وظایف ولی فقیه در اصل ۱۱۰ و سایر اصول قانون اساسی آمده است و همان هم باید ملاک عمل ولی فقیه قرار گیرد. دلایلی برای اثبات این نظریه می‌توان بر شمرد که به اختصار به قرار ذیل است:

۱. هدف از قانون اساسی ایجاد نظام منضبط قانونی است و صلاحیت‌های زمامداران از آن به دست می‌آید. لذا قانون اساسی ایران نیز حدود ولایت مطلقه فقیه را مشخص می‌سازد و وجود قدرتی مافوق قانون اساسی که قانون برتر و مادر است، آن را امری لغو و عبث می‌سازد. قانون اساسی ساختار حکومت و وظایف هر یک از نهادها را مشخص کرده و ملاک مشروعیت تمام نهادها نیز همین قانون است و لذا نمی‌توان فراتر از آن عمل نمود.

۲. اصول اول (تشکیل حکومت با رأی مردم)، بند ۸ اصل سوم (مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت خویش)، ششم (اتکا امور به رأی مردم)، هفتم (شورا از ارکان تصمیم‌گیری)، پنج‌جاء و ششم (حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش) و یکصد و هفتم (انتخاب غیر مستقیم رهبر توسط مردم) نشان می‌دهد که موضوع ولایت فقیه در چارچوب قانون اساسی و حاکمیت مردم مطرح است و نه فراتر از آن.

۳. قانون مدیریت سیاسی کشور را ضابطه‌مند می‌سازد. لذا طبق اصل ۵۷ (عمل کردن طبق قانون اساسی) و ۱۱۰ (احصای وظایف و اختیارات رهبری) اختیارات رهبری محصور است در موارد مشخص شده در قانون ولایت مطلقه فقیه و در محدوده قانون اساسی و ارکان آن مطرح است.

۴. گرچه ولایت فقیه در اصل ۵۷ قانون اساسی با صفت «مطلقه» آمده است، ولی رهبری در جمهوری اسلامی ایران نوعی اقتدار مهیار شده است. ضوابط قانونی کلیه اختیارات رهبری را به وسیله قانون محدود می‌سازد. در قانون اساسی مسئولیت‌ها و نهادهایی که اختیارات ولی فقیه را اعمال می‌کنند، تعیین شده است (راجی، ۱۳۸۸).

همچنین در باب انحصار ولایت مطلقه فقیه به قانون اساسی، فقیه معاصر *آیت‌الله منتظری* معتقد است:

معنای «ولایت مطلقه فقیه» این نیست که ولی فقیه «فعال ما یشاء» باشد و بتواند بدون حساب و کتاب هر کاری را انجام دهد؛ مثلاً، قانون اساسی و قوانین مصوبه کشور یا قوانین اسلامی را نادیده بگیرد، بلکه معنی ولایت مطلقه فقیه اداره کشور بر طبق مصالح عالیه کشور در چهارچوب قوانین اسلامی و قانون اساسی است. با فرض اینکه ملت به قانون اساسی رأی داده و مجلس شورا به عنوان مرکز قانونگذاری تعیین شده و رهبر و خبرگان براساس قانون اساسی انتخاب شده‌اند، قهرراً اختیارات رهبر در چهارچوب قانون اساسی و اختیاراتی است که در آن برای او تعیین شده است (کدیور، ۱۳۷۹، ص ۱۲۳).

به عقیده این گروه با عنایت به اینکه پس از عبارت «ولایت مطلقه فقیه» در اصل ۵۷ قانون اساسی گفته شده: «بر طبق اصول آینده این قانون»، این اصل ولایت فقیه را به موارد مذکور در قانون اساسی محدود کرده و مجرای آن اصل ۱۱۰ قانون اساسی است. به عبارت دیگر، این اصل در مقام بیان اختیارات و وظایف ولی فقیه نیست. بنابراین نمی‌توان برای اختیارات رهبری به آن استناد کرد.

۲-۳. تمثیلی بودن وظایف و اختیارات رهبر در قانون اساسی

براساس این نظر، ولی فقیه دارای اختیارات مطلقه است و موارد مذکور در اصل یکصد و دهم قانون اساسی به عنوان مصادیق و نمونه‌هایی از اختیارات رهبری است و از این رو اختیارات وی فراتر از قانون است.

مهم‌ترین دلایل طرفداران این نظر عبارت است از:

۱. براساس اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی، قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران زیر نظر «ولایت مطلقه» و امامت امت اعمال ولایت می‌گردند. در این اصل اولاً، به مطلق بودن ولایت تصریح گردیده؛ ثانیاً، مفهوم اینکه قوای سه‌گانه زیر نظر ولایت فقیه است، «اطاعت» آنها از مقام مزبور است. بدین‌رو قوای سه‌گانه نیز باید در نهایت امر از اوامر ولی فقیه تبعیت کند. در عمل و در رویه معمول، پس از پیروزی انقلاب اسلامی و اجرای قانون اساسی در موارد مختلف، دستورات و احکامی توسط رهبری خطاب به قوای سه‌گانه منبعث از این امر صادر گردیده است.

۲. براساس اصل یکصد و هفتم قانون اساسی «... رهبر منتخب خبرگان ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت...». از این رو همه مسئولیت‌های ولی فقیه بر عهده رهبر است و آنچه در اصل یکصد و دهم قانون اساسی ذکر شده محدودکننده آن نیست و موارد مذکور از باب مثال و مصداق است.

۳. مهم‌ترین دلیل آن است که مشروعیت نظام در جمهوری اسلامی بر مبنای ولایت فقیه است، با این اعتقاد که ولی فقیه از طرف امام معصوم علیه السلام به نحو عام منصوب گردیده و مردم با واسطه خبرگان او را انتخاب کرده‌اند. از این رو قوانین و اقدامات مجریان فی‌نفسه دارای اعتبار نیست، مگر با تنفیذ ولی فقیه. بدین‌روی ولی فقیه باید خود برتر از قانون باشد تا بتواند آن را تنفیذ کند.

۵. ولی فقیه می‌تواند از انجام برخی امور که جریان آن مخالف مصالح باشد، بنا به مصالح حکومتی جلوگیری نماید. از این‌رو به طریق اولی^۱ می‌تواند قوانین را بر مبنای مصالح نظام و به وسیله حکم حکومتی نقض کند.

۶. در بسیاری از کشورها رئیس کشور در موارد خاص، دارای اختیارات ویژه است و در نظام ایران نیز به همین رویه و عرف عمل شده است. پس از انقلاب اسلامی که مبنای بسیاری از قوانین و مورد استناد قوای مجریه و مقننه و نیز شورای نگهبان قرار گرفته و سال‌ها براساس آن حکومت اداره گردیده، به همین صورت بوده است؛ یعنی رهبر کبیر انقلاب در موارد متعدد و بنا به ضرورت‌ها، ضوابطی مافوق و یا در تعارض با قانون اساسی وضع نموده‌اند. ایجاد مجمع تشخیص مصلحت نظام در سال ۱۳۶۶ نمونه بارز این امر است. در قانون اساسی برخی وظایف دیگر نیز برای رهبری ذکر گردیده که در اصل یکصد و دهم احصا نشده است. از کلمه «مطلقه» همین معنا مستفاد است که اختیارات رهبر محدود به موارد مذکور نیست و اگر قرار بود قانونگذار آن را محدود سازد مسلماً به آن تصریح می‌نمود.

وانگهی در اصلاحات به‌عمل آمده در قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ کلمه «مطلقه» به اصل پنجاه و هفتم اضافه گردیده و روشن است که معنای متبادر به ذهن نیز همین است و چنانچه همین کلمه برای هریک از مسئولان قوای حاکم در نظام مطرح می‌گردید همین معنی از آن برداشت می‌گردید. عملکرد و آراء امام خمینی علیه السلام نیز که اساس نظام بر مبنای نظرات ایشان شکل گرفته است و مبنای مشروعیت حکومت بر ترجیح این نظر دلالت دارد و همچنین از مشروح مذاکرات شورای بازنگری نیز همین معنی استنباط می‌گردد (محسنی، ۱۳۹۵، ص ۱۳۱-۱۳۶).

قابل توجه است که ولایت فقیه یک مسئله فقهی است و باید با نگاه شرعی و فقهی در آن مذاقه کرد. در اندیشه فقهی امام خمینی علیه السلام که بنیانگذار نظام حکومتی مبتنی بر ولایت فقیه بوده، ولایت فقیه در اداره حکومت دارای اختیاراتی برابر با اختیارات معصومان علیهم السلام است، مگر آنچه به صراحت مستثنا شده باشد. بنابراین قائل شدن به محدودیت اختیارات رهبری مغایر با مبانی فقهی ولایت فقیه است. علاوه بر آن، ایشان کمتر از یک ماه پس از تصویب قانون اساسی بر این نکته تأکید داشت که آنچه در قانون اساسی برای ولی فقیه ذکر شده، تنها برخی شئون ولایت فقیه را دربرمی‌گیرد و ولایت فقیه در اسلام فراتر از قانون اساسی است (موسوی خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۴۶۴).

۳-۳. دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی درباره حصری یا تمثیلی بودن اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی

از منظر آیت‌الله مصباح یزدی یک تفاوت عمده میان قانون اساسی در نظام جمهوری اسلامی ایران با سایر

نظام‌های سیاسی دنیا وجود دارد. از نظر ایشان در سایر نظام‌های حکومتی دنیا، اعتبار قانون اساسی ناشی از رأی مردم است، درحالی‌که در نظام جمهوری اسلامی ایران، مقام و حاکمی برتر از قانون اساسی به نام «ولی‌فقیه» وجود دارد و ایشان به این نکته قائل است که قانون اساسی اعتبار خود را - به ترتیب - از اذن و فرمان الهی، سپس پیامبر خدا ﷺ و پس از ایشان ائمه اطهار (ع) و در زمان غیبت از امام معصوم (ع) - به علت آنکه ولی‌فقیه از سوی امام معصوم (ع) به شکل نصب عام برگزیده شده - دریافت می‌کند. بنابراین تأیید قانون اساسی توسط ولی‌فقیه منشأ اعتبار آن است (مصباح یزدی، ۱۳۸۸ب، ج ۱، ص ۱۱۱).

پس از مشخص شدن حدود قلمرو وظایف و اختیارات ولی‌فقیه این سؤال مطرح می‌شود که آیا وظایف و اختیارات شخص ولی‌فقیه که در اصل ۱۱۰ قانون اساسی انعکاس یافته، به صورت حصری است یا به صورت تمثیلی؟

ایشان در پاسخ به این سؤال مهم معتقد است آنچه از اختیارات و تکالیف ولی‌فقیه در قانون اساسی بیان شده، حصری نبوده، بلکه جنبه احصایی دارد. در واقع قانون اساسی تنها بخشی از تکالیف و اختیارات ولی‌فقیه را که به‌طور معمول نیاز ذکر کرده و در مقام شمارش و ذکر همه آنها نبوده است. لیکن باید توجه داشت که از منظر قانون اساسی، لازمه اطلاق ولایت فقیه در اصول این قانون آن است که اختیارات و تکالیف ولی‌فقیه تمثیلی باشد؛ زیرا در غیر این حالت قید (مطلقه) در بیان اصل ۵۷ قانون اساسی لغو خواهد بود، به‌ویژه اگر توجه کنیم که قانونگذار اساسی این قید را بعد از بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ به این اصل اضافه نموده و مقصود او از ذکر این عبارت آن بوده که این توانایی و اختیارات برای حالت معمول و طبیعی کشور است. لیکن رهبر نظام اسلامی توانایی استفاده از این اختیار را در زمان لازم و مناسب دارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۸ج، ص ۱۱۷).

ایشان برای اثبات عقیده خود به سیره امام خمینی (ع) استناد می‌کند و برای مثال، از صدور دستور امام خمینی (ع) برای تشکیل «مجمع تشخیص مصلحت نظام»، دستور تشکیل «شورای عالی انقلاب فرهنگی» و تعیین تعداد و حدود وظایف آنها، و دستور تشکیل «دادگاه ویژه روحانیت» یاد می‌کند که از جمله مواردی بوده است که نشان می‌دهد امام خمینی (ع) قائل به «ولایت مطلقه فقیه» بوده و وظایف و اختیارات ولی‌فقیه را منحصر در قانون اساسی نمی‌دانسته است (همان، ص ۱۱۸).

۴. ولایت فقیه و نقش مردم در نظام جمهوری اسلامی ایران

ارتباط میان امام و مردم، ارتباطی تک‌جانبه و بی‌روح نیست، بلکه چون حکومت اسلامی از ویژگی ولایی بودن برخوردار است، میان امام امت و مردم هیچ‌گونه احساس جدایی و فاصله‌ای وجود ندارد؛ زیرا همواره پیشواییان

خدایی از درون امت و برای آنها انتخاب شده‌اند و واژه «ولایت» در معنای سیاسی خود، با علاقه و دوستی همراه است (جوان آراسته، ۱۳۸۷، ص ۱۰۳-۱۰۴).

این گفتار ابتدا به میناشناسی نقش مردم در نظام جمهوری اسلامی پرداخته و سپس دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی درباره نقش مردم در تشکیل، استقرار و استمرار حکومت اسلامی را بحث و بررسی کرده است.

۱-۴. مبنای نقش مردم در نظام اسلامی: مقبولیت یا مشروعیت؟

از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی براساس نگاه اسلامی، در بحث از «ملاک مشروعیت یک حکومت»، علاوه بر پذیرش مردمی و مقبولیت داشتن حکومت، این حکومت باید مأذون از طرف خدا باشد تا مشروع محسوب گردد. به عبارت بهتر، مردم نقشی در مشروعیت دادن به حاکم و حکومت اسلامی ندارند، بلکه مشروعیت حاکم در نظام اسلامی ناشی از اذن خداوند و نصب الهی است. اما در عین حال نمی‌توان از نقش مردم در تحقق نظام اسلام چشم‌پوشی کرد؛ زیرا همراهی و حضور مردم در فعلیت یافتن حکومت اسلامی شرطی مهم و اساسی است (مصباح یزدی، ۱۳۹۷، ص ۱۲۹).

ایشان معتقد است: در کشورهای توسعه‌یافته نیرو و سلطه دولت در مرتبه نخست، متأثر از اعتبار اجتماعی و پذیرش مردمی است. یک حکومت نمی‌تواند با اعمال زور و فشار و با استفاده از قوه قاهره، اراده و طرح و دستور کارهای خود را بر مردم اجتماع تحمیل کند؛ زیرا قاعده اصلی این است که مردم جامعه با خرسندی و طیب خاطر قوانین را قبول کنند و بر اجرایی کردن آنها سر تسلیم فرود آورند. بر این اساس، کسی که مأمور اجرای این مقررات می‌شود و در بالای امور اجتماعی جای می‌گیرد، باید مقبول مردم باشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۳۲).

با نگاهی به سیره حکمرانی امیرمؤمنان علی علیه السلام به خوبی این نکته را متوجه می‌شویم که شرط تحقق حکومت اسلامی، مشروعیت الهی در کنار مقبولیت مردمی است. مشروعیت حکومت حضرت علی علیه السلام از جانب خداوند بود و از سوی مردم ولایت به ایشان اعطای نشده بود؛ زیرا ولایت تنها از آن خداوند است و اوست که می‌تواند به هرکسی که بخواهد ولایت اعطا کند؛ اما همراهی مردم و بیعت مردم با ایشان حجت را تمام کرد؛ چنان که خود حضرت در خطبه ۳ *نهج البلاغه* به این نکته اشاره می‌فرماید: «لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، خطبه ۳).

۲-۴. نقش مردم در تشکیل، استقرار و استمرار نظام جمهوری اسلامی

مردم در نظام جمهوری اسلامی ایران از نقش و جایگاه ویژه‌ای برخوردارند، تا جایی که چون اعمال زور و غلبه برای رسیدن به مناصب در حکومت اسلامی ممنوع است و اساساً جباریت در حکومت اسلامی پذیرفته نیست، همهٔ امور باید با اتکا و ابتدائی بر آراء مردمی انجام شود. اصل ششم قانون اساسی به خوبی این موضوع را تبیین می‌کند.

در روند تصویب این اصل، شهید بهشتی از اعضای برجسته مجلس خبرگان رهبری، معتقد بود: مطابق اصول و مبانی اسلامی و براساس نام «جمهوری اسلامی»، اتکا به آراء عمومی در اداره امور کشور دارای نقشی بنیادی و مهم است. حکومتی می‌تواند درست و سالم و موفق باشد که مردم محور آن باشند و مردم آن را با رضایت خاطر پذیرفته، از آن حمایت کنند و این همان اصل مهمی است که در طول نهضت اسلامی همواره بر آن تأکید شده است (اداره کل امور فرهنگی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۴۰۰).

از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی مسئله تشکیل حکومت اسلامی منوط به وجود رضایت از سوی مردم است و به همراهی مردم نیاز دارد؛ زیرا اساساً یکی از اساسی‌ترین ارکان تشکیل هر حکومت مردم آن کشور هستند. بی‌تردید، هر حکومتی در هر کشوری که بخواهد تشکیل گردد، بدون رضایت مردم، تحقق آن ممکن و میسر نیست. در مکتب اسلام نیز به نقش و جایگاه مردم در تشکیل و اداره حکومت توجه ویژه‌ای شده است، تا جایی که قرآن کریم هدف از بعثت و ارسال رسولان را اقامه مردم به قسط و عدل می‌داند. بنابراین همانند همه احکام و دستورهای الهی، مردم می‌توانند حکومت اسلامی را به اختیار خود بپذیرند و از آن اطاعت و یا سرپیچی کنند. البته مردم به لحاظ تشریحی همواره ملزم بوده‌اند که به حاکمیت الهی و حکومت پیامبران و امامان تن دهند و حق حاکمیت آنان را به رسمیت بشناسند و بپذیرند؛ اما به لحاظ تکوینی اختیار دارند که نپذیرند (مصباح یزدی، ۱۳۹۷، ص ۱۳۶).

۳-۴. نقش مردم در تعیین ولی فقیه در نظام جمهوری اسلامی ایران

در نظام جمهوری اسلامی ایران و مطابق اصول ۱۰۷ و ۱۰۸ قانون اساسی، حتی عالی‌ترین مقام رسمی کشور، یعنی ولی فقیه نیز از طریق رأی مردم انتخاب می‌شود؛ بدین صورت که مردم به نامزدهای انتخابات مجلس خبرگان رهبری رأی می‌دهند و اعضای منتخب، هم بر کار مقام رهبری نظارت می‌نمایند و هم در زمان لازم، رهبر بعدی را انتخاب می‌کنند.

از جمله مصادیق عبارت «و نظایر اینها» در اصل ششم قانون اساسی، برگزاری انتخابات مجلس خبرگان رهبری است که هر هشت سال یک بار انجام می‌شود (داریوند، ۱۳۹۶). بنا بر نظر آیت‌الله مصباح یزدی، بهترین شیوه انتخاب فرد اصلح برای تصدی مقام ولایت فقیه، رجوع به خبرگانی است که مطابق اصل ۱۰۸ قانون اساسی و با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شوند؛ زیرا این افراد - دست کم - خود حداقلی از شرایط لازم برای رهبری (مانند فقاقت، عدالت و تقوا) را دارند و با مسائل مدیریت سیاسی و اجتماعی جامعه آشنا هستند و رجوع به صاحب‌نظران در هر رشته‌ای عاقلانه‌ترین کار ممکن است (مصباح یزدی، ۱۳۹۷، ص ۲۲۴).

نتیجه‌گیری

آیت‌الله مصباح یزدی معتقد است: جامعه ایران جامعه‌ای مکتبی است که بر دین مبین اسلام تکیه دارد و در این جامعه باید احکام اسلامی اجرا گردد، و چون در زمان حاضر به امام معصوم علیه السلام دسترسی وجود ندارد، براساس نیابت عام در فقه شیعه، فقیه عادل جامعه‌الشرایطی که با پذیرش و همراهی مردم حکومت اسلامی را تشکیل داده است، مسئولیت زعامت جامعه اسلامی را مطابق اصول ۵، ۵۷ و ۱۰۷ قانون اساسی برعهده می‌گیرد.

از منظر ایشان، «ولایت فقیه» یعنی فقیه دارای صلاحیت‌های مهمی که در اصل ۱۰۹ قانون اساسی انعکاس یافته (همچون فقاہت، عدالت و تقوای اخلاقی و قدرت تدبیر و اداره امور کشور) رهبری جامعه اسلامی را برعهده می‌گیرد تا افراد جامعه اسلامی را به سوی سعادت حقیقی و سیر الی‌الله هدایت نماید و کلام او فصل الخطاب جامعه است.

از دیدگاه ایشان نهاد «ولایت فقیه» در جامعه اسلامی نقطه کانونی و قابل اتکایی است که در سایه رهبری او، کارآمدی سیاسی نظام اسلامی محقق می‌گردد. آیت‌الله مصباح یزدی از جمله قائلان به ولایت مطلقه فقیه است؛ به این معنا که ولایت شخص فقیه مقید به حد ضرورت و اضطرار نیست، بلکه اطلاق دارد. اما مطلقه بودن آن به معنای بی‌حد و حصر بودن نیست، بلکه ولی فقیه باید در چارچوب قوانین و مقررات اسلامی گام بردارد و حق تخلف از آنها را ندارد.

نسبت ولایت مطلقه فقیه گفته شده در اصل ۵۷ قانون اساسی با اصل ۱۱۰ قانون اساسی که وظایف و اختیارات رهبری را بیان کرده، آن است که موارد مذکور در اصل ۱۱۰ قانون اساسی جنبه تمثیلی داشته و مقنن اساسی در مقام بیان بخشی از وظایف و اختیارات ولی فقیه بوده، نه همه آنها و سیره حکمرانی امام خمینی علیه السلام در صدور دستور تشکیل «مجمع تشخیص مصلحت نظام» و «شورای عالی انقلاب فرهنگی» بدون آنکه این موارد در قانون اساسی ذکر شده باشند، دلالت بر همین موضوع دارد.

در اندیشه آیت‌الله مصباح یزدی، با وجود آنکه منشأ مشروعیت ولی فقیه از جانب خداوند است و مردم تأثیری در آن ندارند، لیکن مردم و همراهی آنها در استقرار و استمرار حکومت اسلامی دارای نقشی ارزنده و بی‌بدیل است، به گونه‌ای که فقیه نمی‌تواند مردم را با زور به تشکیل حکومت اسلامی مجبور سازد، بلکه این مردم هستند که باید با رضایت قلبی حکومت را بپذیرند و حتی منشأ مشروعیت شخص ولی فقیه نیز در حکومت اسلامی، منبعث از آراء مردم است، به گونه‌ای که مردم خبرگان منتخب خود را مطابق اصل ۱۰۸ قانون اساسی برمی‌گزینند تا بر کار ولی فقیه نظارت داشته باشند و در شرایط لازم به تعیین ولی فقیه اقدام نمایند.

منابع

- نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹، محمد دشتی، قم، مشهور.
- اداره کل امور فرهنگی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴، صورت مشروح مذاکرات مجلس نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی.
- بلباسی، میثم و ابراهیم کلاتری، ۱۳۹۷، «مدل‌های حکومت قابل طرح براساس نظریه ولایت فقیه با تأکید بر اندیشه علمای شیعه از عصر صفویه تا دوره معاصر»، *جستارهای سیاسی معاصر*، ش ۴، ص ۱۰۳-۱۳۲.
- جوان آراسته، حسین، ۱۳۸۷، *میانی حکومت اسلامی*، تهران، بوستان کتاب.
- حسینی بهشتی، سیدمحمد، ۱۳۸۸، *حزب جمهوری اسلامی (مواضع تفصیلی)*، تهران، روزنه.
- حسینی خامنه‌ای، سیدعلی، ۱۳۹۷، *ولایت و حکومت*، چ دوم، تهران، صهبا.
- داریوند، محمدصادق، ۱۳۹۶، «تأثیر انقلاب اسلامی در احیاء و تضمین حقوق شهروندی با نگاه تطبیقی به قانون اساسی مشروطه»، *حقوق بشر و شهروندی*، ش ۱۲(۱)، ص ۱۸۱.
- راچی، سیدمحمدهادی، ۱۳۸۷، *قلمرو اختیارات و وظایف ولی فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه امام صادق.
- ____، ۱۳۸۸، «قلمرو اختیارات و وظایف ولی فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، *گواه*، ش ۱۴، ص ۲۹-۴۱.
- طاهری خرم‌آبادی، سیدحسن، ۱۳۶۲، *ولایت فقیه و حاکمیت ملت*، چ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- عمیدزنجانی، عباسعلی، ۱۳۷۶، «دیدگاه حکومتی در نظریه حسیبه فرضیه حکومت با اختیارات محدود»، *حکومت اسلامی*، ش ۳، ص ۱۴-۲۰.
- کدیور، محسن، ۱۳۷۹، *دغدغه‌های حکومت دینی*، تهران، نشر نی.
- محسنی، فرید، ۱۳۹۵، *حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، دانشگاه امام صادق.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۸الف، *نظریه حقوقی اسلام*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- ____، ۱۳۸۸ب، *نظریه سیاسی اسلام*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- ____، ۱۳۸۸ج، *مردم‌سالاری دینی و نظریه ولایت فقیه*، تهیه و تنظیم محمدجواد نوروزی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- ____، ۱۳۸۹، *نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- ____، ۱۳۹۴، *پاسخ استاد به جوانان پرسشگر*، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- ____، ۱۳۹۷، *حکیمانه‌ترین حکومت*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- معرفت، محمدهادی، ۱۳۷۸، «تبیین مفهومی ولایت مطلقه فقیه»، *حکومت اسلامی*، ش ۱۵، ص ۱۱۲-۱۴۵.
- موسوی خمینی، روح‌الله، ۱۳۸۵، *صحیفه امام خمینی*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ____، ۱۴۲۱ق، *کتاب‌البيع*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- نادری، امین، ۱۴۰۰، «جایگاه و اهمیت نظریه ولایت فقیه و نقش آن در استمرار و تحکیم نظام جمهوری اسلامی ایران از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی»، *مطالعات اندیشه معاصر مسلمین*، ش ۱۴، ص ۳۵-۶۸.
- نادری، محمد مهدی، ۱۳۹۵، «مقایسه دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی و آیت‌الله مصباح یزدی در زمینه ادله اثبات ولایت فقیه»، *حکومت اسلامی*، ش ۸۰، ص ۵۷-۸۰.
- نعیمیان، ذبیح‌الله، ۱۳۸۳، «نظریه‌های دولت بر بنیاد گفتمان ثابت سیاسی شیعه در اندیشه سیاسی مرحوم محلاتی، نائینی و حاج‌آقا نورالله اصفهانی»، *آموزه*، ش ۵، ص ۵۹-۱۳۸.
- نیکونهاد، حامد، ۱۳۸۹، *ولایت مطلقه فقیه و حاکمیت قانون در نظام حقوق اساسی ایران*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.